



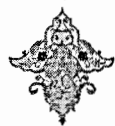
نوای تاریخ

یادداشت‌ها و مقدمه‌های دکتر عبدالحسین نوایی

به اهتمام:
الهام ملک‌زاده



به نام خداوند



نوای تاریخ

در یادداشت‌ها و مقدمه‌های دکتر عبدالحسین نوایی

به اهتمام:
الهام ملک‌زاده



انتشارات نگارستان اندیشه

تهران ۱۴۰۲

سرشناسه	ملک‌زاده، الهام، ۱۳۵۲ - .
عنوان و نام پدیدآور	نوای تاریخ: یادداشت‌ها و مقدمه‌های دکتر عبدالحسین نوایی / به اهتمام ملک‌زاده ..
مشخصات نشر	تهران: نگارستان اندیشه، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	۴۳۸ ص.
شابک	978-622-5273-26-9
یادداشت	عنوان روی جلد: نوای تاریخ: یادداشت‌ها و مقدمه‌های دکتر عبدالحسین نوایی. کتابنامه به صورت زیرنویس. نمایه.
عنوان دیگر	نوای تاریخ: یادداشت‌ها و مقدمه‌های دکتر عبدالحسین نوایی
موضوع	نوایی، عبدالحسین، ۱۳۰۲ - ۱۳۸۳. تاریخ‌نویسان ایرانی -- قرن ۱۴ - سرگذشتنامه. ایران --
شناسه افزوده	سیاست و حکومت - تاریخ. -- Iran -- Biography. Iran -- 20th century -- Historians, Iranian -- Politics and government -- History
رده‌بندی کنگره	۹۸DSR
رده‌بندی دیویی	۰۸۲۴۰۹۲/۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی	۹۰۵۶۴۹۷

نوای تاریخ

یادداشت‌ها و مقدمه‌های دکتر عبدالحسین نوایی

به اهتمام:

دکتر الهام ملک‌زاده

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ناشر: نگارستان اندیشه

نمونه‌خوانی و نمایه‌سازی: وحید دریابیگی

صفحه‌آرایی: مرتضی انصاف منش

شمارگان: ۲۰۰ نسخه

نوبت چاپ: نخست ۱۴۰۲

چاپ و صحافی: نسیم

978-622-5273-26-9

همه حقوق این اثر، برای ناشر محفوظ است.

این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.

آدرس: خ وحید نظری، بن‌بست فرزانه، شماره ۱۱، واحد ۳

تلفن: ۶۶۴۳۵۴۱۶؛ نمابر: ۶۶۹۴۲۵۴۲

www.cins.ir - info@cins.ir



انستدات نگارستان اندیشه

فهرست مقالات

۵	مقدمه
۱۵	رجال کتاب حبیب السیر
۱۹	مطلع سعدین و مجمع بحرین
۴۱	آل مظفر
۴۷	فهرس التواریخ
۵۷	مقدمه اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل
۷۱	شاه اسماعیل صفوی
۷۵	شاه طهماسب
۸۷	شاه عباس
۹۳	شاه عباس
۹۹	مقدمه روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفوی
۱۰۵	نقد و معرفی کتاب سخنی درباره روضة الصفویه
۱۱۷	احسن التواریخ
۱۳۳	خان احمدخان صفویه
۱۳۹	اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ هـ ق
۱۴۱	کلیات محتشم کاشانی
۱۵۷	نادر شاه و بازماندگانش اسناد و مکاتبات سلطنتی و سیاسی و اداری
۱۶۵	کریم خان زند
۱۶۹	فتنه باب
۱۷۳	ایران و جهان ج ۱
۱۷۵	ایران و جهان ج ۲
۱۷۹	ایران و جهان ج ۳
۱۸۱	شرح حال عباس میرزا ملک آرا برادر ناصرالدین شاه
۱۸۳	مقدمه کتاب یادداشت های عباس میرزا ملک آرا
۱۸۹	تذکره حدیقه الشعرا

۲۰۳		مرآة البلدان
۲۴۷		تهران در نخستین سال‌های پایتختی
۲۷۵		مهدعلیا جهان خانم
۲۹۷		اسناد میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله
۳۱۳		مرآة الوقایع مظفری
۳۴۱		فتح تهران
۳۴۵		مقدمه اسطوره اهل حق
۳۵۵		جغرافیای تاریخی مفصل کرمانشاهان
۳۶۷		مقدمه گنج دانش
۳۷۵		مقدمه روزنامه اختر
۳۹۵		مقدمه شعرهای کوچه باغی
۴۰۳		فرمان‌ها و مهرهای کتابخانه ملی ایران
۴۰۹		اشارتی گذرا در باب میراث مکتوب
۴۲۱		قرائت متون تاریخی به زبان فارسی
۴۲۵		فهرست نمایه

مقدمه

از اوان انقلاب مشروطه که شماری از ادیبان و دانشوران ایرانی با ایران‌شناسان اروپایی آشنا شدند و باب مرافقه و مکاتبه بین آنها گشوده شد، کسانی از جمله علامه محمد قزوینی، سید حسن تقی‌زاده، محمدعلی فروغی و... روش‌های نوین پژوهش‌های ادبی و تاریخ‌نویسی و تصحیح انتقادی متون گذشته را آموختند و در ایران رواج دادند. به این ترتیب نسلی از ادیبان تاریخ‌نویس در عرصه فرهنگ ایران ظاهر شدند که یکی از شاخص‌ترین و برجسته‌ترین آنان، شادروان عباس اقبال بود که افزون بر خدمات فراوانش، موفق به تربیت ادیب تاریخ‌گری شد به نام عبدالحسین نوایی.

دکتر عبدالحسین نوایی به سال ۱۳۰۲، در تهران زاده شد. دوران آموزش ابتدایی را در دبستان‌های شرف و ابن‌سینا گذراند و سپس در دبیرستان شرف مظفری دوره متوسطه را به پایان رساند. دکتر نوایی چنان‌که خود نوشته است، از نخستین روزهایی که به دبیرستان راه یافت، شور و شوق فراوانی به مطالعه مطالب تاریخی و بررسی موضوع‌های مختلف مربوط به تاریخ ایران را در خود احساس می‌کرد و همین شور و شوق او را واداشت تا تحصیل در شاخه ادبی را دنبال کند و مطالعات تاریخی را ادامه دهد. این شیفتگی و علاقه فراوان به مطالعه تاریخ پس از ورود به دانشگاه و گرفتن لیسانس ادبیات فارسی همچنان ادامه یافت و از آن پس یکسره به تاریخ پرداخت و تا آن‌جا که میسر بود، کتاب‌های تاریخی را مطالعه می‌کرد تا هر چه بیشتر به گذشته پر نشیب و فراز کشور ایران آشنا شود.

نوایی بر آن بود که به وزارت امور خارجه برود و دیپلمات شود، اما دست روزگار او را به راهی دیگر کشاند و برخلاف میل سر از دانشسرای عالی درآورد. با وجود این، یک‌سال بعد در آزمون ورودی دانشکده حقوق شرکت کرد و نفر دوم آزمون شد. اما چون بنا بر قانون دانشگاه ناگزیر بود یا دانشکده حقوق تحصیل کند یا در دانشسرای عالی، به‌ناچار دانش‌سرا را برگزید و پس از دریافت لیسانس به فرانسه رفت و از دانشگاه سوربن موفق به دریافت دانشنامه دکتری شد.

پایان‌نامه عبدالحسین نوایی، درباره فخرالدین عراقی بود و تصوف در سده هفتم هجری. در آن ایام بنا بر قانونی که در دانشگاه سوربن اجرا می‌شد، همه دانشجویان موظف بودند افزون بر نوشتن پایان‌نامه اصلی خود، دو رساله فرعی نیز درباره فرانسه بنویسند و به دانشگاه ارائه دهند. رساله‌های فرعی نوایی، یکی درباره بازار فرش ایران در

فرانسه و تحولات آن بود و دیگر نقد کتاب گوینو که درباره علی محمد باب و فرقه باب نوشته بود. توجه دکتر نوایی به فخرالدین عراقی و نوشتن رساله دکتری اش درباره وی، از این رو بود که عراقی صوفی بسیار پر شور و تندروری محسوب می شد که نوایی او را دوست می داشت و به اقتضای جوانی، از تندروری و هنگامه گری او لذت می برد.

نوایی همواره بر آن بود که بر دانش و آگاهی خود بیفزاید و به درس های دانشگاه بسنده نکند. به همین دلیل هنگامی که در پاریس بود، روزهای متعددی را در کتابخانه ملی پاریس گذراند و از ساعت ۱۰ صبح تا ۵ بعدازظهر مطالعه می کرد. پیش از آن نیز وقتی به دعوت عباس اقبال، که استادش در دانشسرای عالی بود به مجله یادگار رفت، همین شیوه را پیش گرفته بود و مرتب می خواند و می نوشت. عباس اقبال از سردمداران همان نسل زوال یافته ادیبان بود که به تاریخ گری روی آورده بودند، بی آن که از پژوهش های ادبی و تخصص و کاوش در دیوان شاعران سده های گذشته دست شویند. عبدالحسین نوایی نیز که از بقیه السیف ادیبان تاریخ گر بود، در کنار تصحیح تاریخ آل مظفر و نوشتن وقایع مربوط به فتح تهران، دیوان محتشم کاشانی را نیز تصحیح کرد و به چاپ رساند. عباس اقبال، در دانشسرای عالی به فراست معلمی، استعداد و علاقه شاگرد خود را به تاریخ دریافته بود و برای همین وقتی در سال ۱۳۲۳، مجله یادگار را بنیان نهاد از دانشجوی ممتاز خود خواست تا در آن مجله با وی همکاری کند. نوایی در این مجله هم کتاب تصحیح می کرد و هم مقاله می نوشت که پاره ای از آن مقالات را علامه قزوینی دیده و نویسنده جوان آن را با تشویق و تایید خویش نواخته بود. نوایی در همان روزگار فعالیت در مجله یادگار با سید حسن تقی زاده آشنا شد و به درخواست او به خانه اش می رفت و تقریرهای استاد را درباره زندگی خودگفتش قلمی می کرد، و در پایان همه آنها را در دو مجلد به قطع خشتی به وی تحویل داد که دانسته نیست این نقد حال چه شد و چه بر آن آمد.

نوایی به جز مجله یادگار و اطلاعات ماهانه، یک چند در مجله توشه که خود آن را پایه گذاری کرده بود قلم زد و مقالاتی از او در ماهنامه یغما به چاپ رسید. حدود یک سال هم مدیریت ماهنامه فرهنگ را که وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش بعدی) منتشر می کرد به عهده گرفت و با کسانی چون هوشنگ اعلم، مهدی اخوان ثالث، محمد زهری، جلال آل احمد و علی جواهر کلام همکاری کرد. مجله گوهر و دیگر مجلات علمی و ادبی را نیز از نوشته های خود بی نصیب نمی گذاشت.

دکتر نوایی افزون بر عباس اقبال، از درس استادان بنام و برجسته آن روزگار از جمله استاد بدیع الزمان فروزانفر، میرزا عبدالعظیم خان قریب و احمد بهمنیار بهره ها برد و چنان که خود گفته است از لطف و محبت آنان برخوردار شد و آنچه درباره فرهنگ ایران آموخت، حاصل تلاش و زحمت آنها بود. عبدالحسین نوایی کار پژوهش و نگارش درباره تاریخ ایران را با دو موضوع آغاز کرد:

یکی از آنها مسائل و موضوع‌های مرتبط با انقلاب مشروطه بود و دو دیگر نهضت باب و بابی‌گری. مقاله‌های مربوط به مشروطه و پس از آن، در سال‌های ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸، در مجله یادگار و اطلاعات ماهانه چاپ شد و سال‌ها بعد با عنوان فتح تهران و دولت‌های ایران از مشروطیت تا اولتیماتوم چاپ و پراکنده شد. موضوع دوم در حقیقت تصحیح کتاب المتنبین نوشته علی‌قلی خان اعتمادالسلطنه پسر دانشور فتحعلی شاه و وزیر علوم در روزگار ناصرالدین‌شاه است. اعتمادالسلطنه که در دوران ظهور سید علی‌محمد باب ناظر رویدادها بود، مطالب بسیار مهمی در این باره نوشت و با عنوان المتنبین منتشر کرد که دکتر نوایی همان کتاب را به همراه سه مقاله از خود که نتیجه کاوش او در این باره بود، چاپ و روانه بازار نشر کرد.

نوایی توجه خاصی به دوران قاجاریه داشت و خلیج‌های ذهنی او بیشتر معطوف به این عصر بود. گویا توجه فراوان دکتر نوایی به قاجاریه بیشتر بدین سبب بود که در آرشو کتابخانه ملی پاریس با پاره‌ای از اسناد و مدارک مربوط به تاریخ ایران در عصر قاجارها آشنا شد و به برخی از مسائل پشت‌پرده سیاسی پی برد و ذهن جستجوگر او به این نکته جلب شد که بسیاری از مسائل سیاسی و اقتصادی دوران معاصر ریشه در حوادث دوران قاجار دارد و فقط با مطالعه و تحقیق در تاریخ این روزگار، می‌توان علل و اسباب نابسامانی‌ها و عقب‌ماندگی ایران را در قرن نوزدهم میلادی دریافت.

نگاه تاریخی دکتر نوایی به قاجاریه، خلاف اعتقاد رسمی و غالب است. او آنها را بد مطلق و خائن به ملک و ملت نمی‌دانست و معتقد بود، هر رویداد تاریخی را باید در ظرف زمانی و مکانی خود نسنجیده و افراد را در زمان خودشان دید و با معیارهای همان روزگار درباره آنان داوری کرد. او تأکید می‌کرد، هرگز نباید با ملاک‌ها و ارزش‌های کنونی کسانی را که مثلاً در دو سه سده پیش می‌زیستند، محاکمه کرد و حکم صادر نمود. دکتر نوایی نمی‌گفت قاجاریه مردانی بزرگ و نام‌آور بودند، اما معتقد بود آنان افراد نادرست و خائن نبودند و در میان آنان فقط دو سه نفری را می‌توان یافت که به کشور خود خیانت کردند. بقیه می‌خواستند مملکت خویش را حفظ کنند، اما به سبب نادانی و ناآگاهی و ناآشنایی با دانش اروپائیان در مسائل مربوط به روابط ایران با کشورهای اروپایی و شناختن استعمار و مطامع قدرت‌های اروپایی، اشتباهاتی کردند و ناخواسته آسیب‌هایی به ایران و ایرانی وارد کردند. نوایی اساساً بر این نظر بود که در تاریخ باید به بخش‌های زنده‌تر و نزدیک‌تر توجه کرد. او می‌گفت درست است که مثلاً آل‌بویه نیز بخشی از تاریخ کشور ماست، ولی زندگی کنونی ما از مسائل صد سال پیش به این‌سو متأثر شده و شکل گرفته است نه مسائل نهصد سال پیش. او معتقد بود که برای شناخت وضع خود و یافتن راه‌های درمان دردهایمان، باید دوره‌های نزدیک‌تر را بشناسیم و آثار مستقیم آنها را بر زندگی خود ارزیابی کنیم.

توجه خاص دکتر نوایی به تاریخ قاجاریه باعث شد که متونی چند از آن روزگار را تصحیح انتقادی کند و به چاپ رساند. یکی از این متون تاریخ عضدی بود که نسخه‌ای پر غلط و مشحون از نادرستی از آن به چاپ

رسیده بود. نوایی تعدادی از شخصیت‌های مهم و مطرح خاندان قاجاریه و آقامحمدخان و فتحعلی شاه و محمدشاه و همچنین شاهزادگان درجه اول را در همین کتاب معرفی کرد و با تصحیح و چاپ حدیقه الشعراء، ادیبان و شاعران عصر قاجار را شناساند.

در میان دانشوران و نویسندگان روزگار قاجار، دکتر نوایی توجهی خاص به آثار محمدحسن‌خان اعتماد السلطنه داشت. او بی آن که نادرستی‌ها و لغزش‌های بزرگ و کوچک اعتمادالسلطنه را کتمان کند، او را پایه گذار پژوهش‌های جدید در تاریخ و جغرافیا و سیاست می‌دانست و یادآوری می‌کرد، روش کار اعتمادالسلطنه مبتنی بر اصولی صحیح بوده است. دکتر نوایی در مقدمه بسیار مفصلی که بر کتاب مرآه البلدان اعتمادالسلطنه نوشته، تصریح کرده است که محمدحسن‌خان «در پاریس با طرز کار مجامع علمی و شیوه‌های تحقیق آشنایی یافت و در بازگشت به ایران با استفاده از عنایت و مساعدت ناصرالدین‌شاه، دارالطباعه و دارالترجمه ای بنیان نهاد و کتب متعددی را چاپ کرد و چند روزنامه منتشر نمود».

عبدالحسین نوایی کتاب مرآه البلدان را که کتابی است جغرافیایی تصحیح کرد و به چاپ رساند. مجلد اول و دوم این کتاب درباره جغرافیاست و مجلد سوم و چهارم آن به بهانه شرح مشخصات جغرافیایی و مختصات اقلیمی تهران، چهل سالی از دوران سلطنت پرمآجرای ناصرالدین‌شاه را شرح داده که در حقیقت تلخیص و ویراسته دیگری است از کتاب پر حجم و قطور منتظم ناصری.

دکتر نوایی برای این که نشان دهد ایرانیان چگونه با فرنگی‌ها آشنا شدند و چه برداشتی از آنان داشتند و اروپائیان نیز چگونه به ما می‌نگریستند و تلقی آنها از ایرانیان چه بود، به بررسی روابط ایران و جهان روی آورد و روابط فرهنگی و سیاسی ایران را با ممالک دیگر از روزگار مغولان به این سو مدنظر قرار داد. نتیجه تکاپوی دکتر نوایی در این باره به صورت کتابی با عنوان ایران و جهان درآمد که مجلد دوم آن از آغاز قاجاریه تا اول مشروطیت نام گرفت و مجلد سوم آن از مشروطیت تا انقراض قاجاریه در نهم آبان ۱۳۰۴.

دکتر نوایی در پژوهش‌های تاریخی خود اهمیت فراوانی برای اسناد و مدارک آرشیوی و غیر آرشیوی قائل بود و با تتبع در آنها گامی بزرگ در بهره‌گیری از اسناد در تاریخ‌نگاری برداشت. او معتقد بود نوشتن تاریخی نزدیک به حقیقت و آنچه روی داده است، باید تا حد امکان از اسناد آرشیوی استفاده کرد. به نظر می‌رسد دکتر نوایی در فرانسه دریافت بود استفاده از اسناد برای نوشتن تاریخ، در اروپا روشی دیرین بوده است و اساساً اروپائیان از سده هفدهم بایگانی رسمی داشته‌اند. بدین سبب برای این که توجه مورخان را به اهمیت اسناد جلب کند تا کتاب‌های تاریخی ایرانی نیز بر اساس اسناد نوشته شوند به تکاپو پرداخت. او بی آن که قصد خودستایی داشته باشد، ادعا کرده بود نخستین بار همو بود که اهمیت اسناد را بیان کرد و از سال ۱۳۵۰ به جمع و انتشار اسناد همت گماشت؛ و با تأسیس و پا گرفتن سازمان اسناد ملی ایران و دیگر مراکز آرشیوی، از مسئولان آنها می‌خواست با دانشجویان تاریخ همکاری کنند و اسناد را در اختیار آنان قرار

دهند. به این ترتیب هم دانشجویان تاریخ، آموزش عملی می‌بینند و مسائل و موضوع‌های مختلف تاریخ را در می‌یابند و هم تعداد زیادی از اسناد خوانده می‌شوند.

خوشبختانه بر اثر تلاش دکتر نوایی و دیگر سند شناسان به نام و سند پژوهان معروف و غیر معروف، هم اکنون سندشناسی و سند پژوهی جای بسیار مهم و درخوری در پژوهش‌های تاریخی پیدا کرده‌است، پژوهش‌گران سند پژوه بسیاری را پرورش داد و موجب شد تا بسیاری از استادان تاریخ معاصر، دانشجویان خود را به استفاده از اسناد آرشیوی ترغیب کنند و از دهه ۱۳۷۰ به این سو، پایان‌نامه‌های فراوانی در سطح کارشناسی ارشد و دکتری نوشته‌شد که پایه و مایه اصلی آنها اسناد آرشیوی است. افزون بر این، کتاب‌های فراوانی درباره موضوع‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و حتی موسیقی و سینما با تکیه بر اسناد تألیف و تدوین‌شده و روانه بازار کتاب شده‌اند.

اما از کارهای درخور توجه دکتر نوایی در این عرصه، می‌توان به چاپ اسناد و مکاتبات دوره‌های صفویه و افشاریه و زندیه در هفت مجلد اشاره کرد که شرح آنها را در مقدمه‌ای که بر کتاب اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ ق، نوشته آورده‌است.

دکتر نوایی به‌رغم علاقه نداشتن به کار معلمی، از سال ۱۳۲۴، به معلمی پرداخت و تا پایان عمر دست از آن نکشید. او پس از پایان تحصیل در سوربن و بازگشت به وطن، دوباره معلمی را برگزید و در دانشگاه تهران و شهید بهشتی و پژوهشکده ادبیات به تدریس پرداخت.

فعالیت فرهنگی دکتر نوایی در وزارت آموزش و پرورش و وزارت علوم منحصر به تدریس نبود و انجام‌دادن کارهای دیگری را نیز به عهده گرفت. در سال ۱۳۴۶ که در مدیریت دانشگاه‌های سراسر کشور دگرگونی‌هایی رخ نمود، دکتر هوشنگ منتصری رئیس جدید دانشگاه آذربادگان تبریز، دانشکده ادبیات را به دکتر نوایی سپرد و او نیز هر چند بیش از سه ماه در این دانشکده نماند، حدود ۱۵-۲۰ استاد جدید را به هیئت علمی دانشکده افزود و جان تازه‌ای به دانشکده ادبیات تبریز دید.

پس از بازگشت از تبریز، چندی مدیر کل تشکیلات آموزش و پرورش شد و با بررسی سازمان کل این وزارت‌خانه، شهر تهران را به ۱۷ ناحیه آموزشی تقسیم کرد. دکتر نوایی در سال ۱۳۵۱، به سازمان کتاب‌های درسی منتقل شد و تا مرداد ۱۳۵۴ در این سمت به خدمت فرهنگی خود ادامه‌داد. پس از آن به وزارت علوم رفت و معاونت دکتر فاروقی رئیس مدرسه عالی بابلسر را پذیرفت، اما به دلیل نپسندیدن روش مدیریت رئیس مدرسه، استعفا داد و به اصرار خودش در شهریور ۱۳۵۶، بازنشسته شد. با وجود این در همان سال به واسطه برکناری رئیس مدرسه عالی بابلسر، به درخواست وزارت علوم به ریاست آن مرکز آموزشی منصوب شد و به این ترتیب مدرسه را به دست گرفت.

با بروز انقلاب و تظاهرات اعتراض‌آمیز خیابانی در مقابله با رژیم پهلوی و اوج‌گیری انقلاب در پاییز

۱۳۵۷، دکتر نوایی که دانشجویان را محق می‌دانست و نمی‌خواست با انقلاب آنها مقابله کند، در آبان ۱۳۵۷ استعفا داد و به تهران بازگشت. با پیروزی انقلاب، دکتر نوایی برای دوری از بیکاری و این‌که عاطل نماند، بار دیگر به تدریس و تألیف روی آورد و در دانشگاه تهران، دانشگاه آزاد، دانشگاه تربیت مدرس، دانشگاه شهید بهشتی، دانشگاه الزهرا و همچنین پژوهشگاه فرهنگ و مرکز آموزش سازمان اسناد ملی به تدریس پرداخت. بیش از صد پایان‌نامه تحصیلی در دو سطح کارشناسی ارشد و دکتری به راهنمایی یا مشاورت او نوشته شد. دکتر نوایی تا پایان سال ۱۳۷۸ به تدریس ادامه‌داد و از آن پس به دلیل بیماری و ضعف از رفتن به کلاس بازماند و دانشجویان را به خانه خود فراخواند.

در سال‌های پس از انقلاب، دکتر نوایی علاوه بر تدریس همچنان به تحقیق و تألیف ادامه‌داد و برای چاپ و انتشار دوره‌های مختلف پاره‌ای از روزنامه‌های قدیمی با تعدادی از کانون‌های فرهنگی همکاری کرد. چنان‌که به دعوت کتابخانه ملی به عضویت کمیته علمی احیای میراث مکتوب درآمد و در آماده‌کردن روزنامه‌های وقایع اتفاقیه و ایران (در ۵ مجلد) و روزنامه انجمن تبریز (در دو مجلد) برای چاپ و انتشار شرکت کرد.

از مهر ۱۳۷۳ بنا به دعوت مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، افزون بر خواندن و بررسی اسناد و رفع مشکلات تاریخی و لغوی آنها، یادداشت‌های میرزا عبدالوهاب شیرازی آصف‌الدوله، را با همکاری خانم نیلوفر کسری در سه مجلد به چاپ رساند. در مهر همان سال نیز به دعوت دکتر سید کمال حاج سید جوادی، رئیس انجمن آثار و مفاخر فرهنگی در آن انجمن مشغول به کار شد و تا ۱۳۷۹، به‌عنوان مسئول واحد پژوهش به خدمت پرداخت. در همان سال طرح مجموعه شرح حال بزرگان علم و ادب را به اجرا در آورد و بر اساس آن طرح دیگری پی‌ریزی کرد که حاصل آن به‌صورت کتاب شش مجلد اثر آفرینان منتشر شد. دکتر نوایی همچنین با سازمان مطالعه و تدوین کتب (سمت) همکاری کرد و حدود چهار سال به عنوان رئیس گروه تاریخ تلاش کرد تا با استفاده از استادان تاریخ، کتاب‌های مورد نیاز دوره کارشناسی تاریخ را فراهم کند. البته بنا بر عللی چند، بیش از هفت عنوان کتاب تاریخی تولید نکرد. دکتر نوایی از سال ۱۳۷۴ به فعالیت در بخش اسناد نهاد ریاست جمهوری مشغول شد و با یاری همکارانش هزاران برگ سند را از نابودی و امحا نجات داد و موفق شد مجموعه‌های بسیار مهم و کاربردی دولت‌های ایران از میرزا نصرالله خان مشیرالدوله تا میرحسین موسوی، نفت، مطبوعات و انتخابات را چاپ و منتشر نماید. دکتر نوایی با سازمان اسناد ملی ایران نیز همکاری کرد و علاوه بر نوشتن چند مقاله در فصلنامه گنجینه اسناد، با همکاری نگارنده، چندین کتاب بر اساس اسناد موجود در سازمان اسناد ملی ایران تدوین و تألیف نمود.

سال‌های آخر حیات دکتر عبدالحسین نوایی به‌مانند همیشه به مطالعه و نوشتن سپری شد و کار بر چند پژوهش عظیم که از آن جمله القاب قاجار بود که بالغ بر هزاران فیش از القاب این دوره با تکیه بر منابع و مآخذ و حافظه قوی خود به رشته تحریر درآورد. بالاخره شدت بیماری از حدت تکاپوی علمی وی کم کرد

و توان قلم بر دست گرفتن نیز از وی سلب شد. غلبه بیماری و ضعف ناشی از آن، نوایی را حیف الفراش بیمارستان نمود و سرانجام در ۱۶ مهر ۱۳۸۳ جان به جان‌آفرین تسلیم کرد.

مجموعه حاضر، حاصل تلمذ نگارنده این سطور در سال‌های شاگردی در محضر دکتر نوایی که با شور و شوقی از سر جوانی، در صدد انتشار و احیای آثار ایشان از ابتدا و از هنگامی که با تخلص امیر قلم می‌زد بود. ماحصل این تلاش، گردآوری مجموعه‌ای از مقالات استادان، محققان و دوستان دکتر نوایی شد که عمر وی فرصت ملاحظه نتیجه لطف دوستان را میسر ننمود و تنها ۳ سال بعد از مرگ ایشان و پست‌سر گذاردن فراز و فرودی که خود حکایتی تاریخی دارد با همت نشر نوگل منتشر گردید. بخشی دیگر مجموعه مقالات چاپ‌شده وی در مجلات علمی، ادبی، تخصصی و پژوهشی بود، که چون مأخذ برای مطالعات تاریخی و ادبی از ارزش بالایی برخوردارند و هنوز مجال چاپ آنها فراهم نیامده‌است. آنچه که اینک پیشکش محضر اهل تاریخ و ادب این سرزمین اهورایی شده‌است، برگرفته از دریایی از آثار دکتر نوایی، چکیده‌ای از دانش و بینش و نکته‌سنجی‌های تاریخی و ادبی وی است که به‌صورت مقدمه بر کتاب‌هایی که چاپ و منتشر کرده جلوه‌گر شده‌است.

تخصص دکتر نوایی در تاریخ بود و هیچ‌گاه ادعای همه‌چیز دانی نکرد. از این رو همه این مقدمه‌ها سرشار از نکات تاریخی است و می‌توان به آنها به‌عنوان مقاله‌هایی تاریخی نگریست و از طریق آنها با تعدادی از متون تاریخی آشنا شد. حتی تعداد معدودی از این مقدمه‌ها از جمله مقدمه کتاب مرآة البلدان، خود کتابی است درباره محمدحسن خان اعتمادالسلطنه و آثار او که به قلم یک کارشناس دقیق و ناقد روزگار قاجاریه نوشته شده‌است.

امید است این مجموعه که مشحون از نکته‌های بدیعی است که خواننده را به یاد گذشته می‌اندازد و درباره آینده این سرزمین به اندیشه وادار می‌دارد، به کار دوستان تاریخ ایران بیاید و دانشجویان تاریخ نیز تاریخ‌نگری را از آن بیاموزند.

در پایان ذکر این نکته ضروری است از حُسن دقت، اهتمام و مساعدت جناب آقای صادق حیدری‌نیا و جناب آقای انصاف منش که با سپری شدن فراز و فرودی ۱۰ ساله، با همت ایشان این مجموعه قابلیت انتشار یافته سپاس‌گزاری کرده، مراتب امتنان خود را اعلام نمایم. امید می‌رود در مجموعه‌ای دیگر، سایر آثار دکتر عبدالحسین نوایی که شرح آن رفت، در اختیار اهل تاریخ قرار گیرد و سنت تاریخ‌نگاری و شیوه تاریخ‌نگری این پیر فرزانه عرصه ادب و تاریخ ایران‌زمین به نسل‌های جوان‌تر شناسانده شود.

الهام ملک‌زاده

مهر ۱۴۰۱

رجال کتاب حبیب السیر از حملة مغول تا مرگ شاه اسماعیل اول

کتاب حاضر تجدید چاپی است از کتابی که در تیرماه سال ۱۳۲۴ یعنی پنجاه و چند سال پیش چاپ شده است و این نخستین کتابی است که به کوشش این ناتوان شکسته قلم پدید آمده و در سال ۱۳۲۳ مطالب آن فراهم گردیده و سال بعد به زیور طبع درآمده است و چون بر اثر طول زمان، نسخ آن نایاب شده بود به کوشش رییس محترم انجمن آثار و مفاخر فرهنگی تجدید چاپ شد و دوش من زیر بار منت اوست.

مطابق معمول آن هم برای کتابی که بیش از پنجاه و چهار سال، پنج سال پیش چاپ شده از من خواستند مقدمه‌ای بر این کتاب و این چاپ بنویسم و من هم رعایت ادب را پذیرفتم، اما کاش از من نخواستہ بودند و کاش من هم نپذیرفته بودم که این کار، یعنی بازگشت به پنجاه و چند سال پیش بر من سخت گران بوده است و همین که پذیرفتم ناگهان غمی دردناک همچون کوه بر سرم ریخت. اشکم در چشم جمع آمد و بغضی در گلویم گرفت، زیرا توجه به گذشته‌ای چنین دور بسیار غم‌انگیز بود:

بلرزم چون که یاد آرم ز یاران چو گنجشکی که لرزد روز باران

سال ۱۳۲۳ سالی بود که مرحوم عباس اقبال آشتیانی موفق به گرفتن امتیاز مجله یادگار گردید و خدای داند که چه شور و شوقی داشت گویی در پوست نمی‌گنجید که بعد از سال‌ها نشریه‌ای دارد و می‌تواند مسایل ادبی و تاریخی اجتماعی کشورش را که از ته جان و بن دندان دوست می‌داشت به هموطنان خویش عرضه کند و آنان را به مفاخر و مآثر ملی خویش آگاه کند. از همان روز نخست، من که در آن تاریخ طلبه کوچکی بودم - و هنوز نیز همان طلبه کوچک و ناچیزم - با حقوق ۱۲۰ تومان به عضویت هیأت تحریریه مجله در آمدم و در دفتر مجله مستقر شدم و به خدمت ناچیز خود در زمینه ادب و تاریخ خاصه از طریق روزنامه‌نگاری آغاز کردم، اما تصور نرود که عناوین «هیأت تحریریه» و

«دفتر مجله» همان چیزی است که امروزه در اذهان و افواه شایع است. هیأت تحریریه یادگار، همین ما دو نفر بودیم، یعنی مرحوم اقبال آشتیانی و دیگر من ناچیز و دیگر هیچ، و پیداست که در این میان بار سنگینی کار، از نوشتن مقالات و جواب پرسش خوانندگان و خواندن مقالات وارده و امثال آن بر دوش اقبال آشتیانی بود و من کارهای کوچک و سطحی را از قبیل خواندن مقالات و تنظیم مطالب و تصحیح اخبار مطبوعه را می‌توانستم انجام دهم و دفتر مجله هم باریکه‌ای بود به عرض یک میز که از یک اتاق بزرگتر در روزنامه اطلاعات با دیوارهٔ ایچوبی، تا نزدیک سقف، جدا شده بود به طوری که یک میز در عرض این اتاق یا آلونک بیشتر جای نمی‌گرفت و یک میز هم در طول اتاق و این دفتر مجله یادگار بود.

امروز که چشم بر هم می‌نهم و به آن روزهای رفته می‌اندیشم بی‌اختیار اشکم جاری می‌شود، زیرا آن همه بزرگان و عزیزانی که مشوق من بودند هیچ‌کس نمانده و به قول سعدی «چون فکر می‌کنم نمانده کسی»، اقبال آشتیانی، محمد قزوینی، دکتر قاسم غنی، و عزیزانی چون مهندس محمدعلی مخبر و دکتر جهانگیر قائم مقامی و شیخ عبدالحسین نجم‌آبادی، همه روی در نقاب خاک کشیده‌اند و به قول خیام با هفت هزارا سالگان سر به سر شده‌اند.

از ملک ادب نادره کاران همه رفتند رو بار سفر بند که یاران همه رفتند
آن ابر شتابنده که در دامن صحراست گوید چه نشینی که یاران همه رفتند

و اینک تنها من مانده‌ام و کوله‌باری از خاطرات تلخ و شیرین، با جانی داغدار و جسمی نزار و بیمار، با همهٔ ضعف و ناتوانی ناشی از پیری و فرسودگی، ولی حافظه‌ای نیرومند و آزاردهنده که یاد همه عزیزان از دست‌رفته را در خاطر من زنده نگه‌می‌دارد چنان‌که گویی هر روز و هر لحظه‌ای بر فقدان عزیزی می‌گیرم و از همه بدتر آنکه بغض را باید در گلو خفه کنم و اشک را در چشم به تدبیر و تزویر نگه دارم و تنها در دل بگریم و در جان به یاد عزیزان از دست‌رفته فریاد کنم.

بگذاریم و بگذریم که قصهٔ دوری از دوستان یک‌دل و یک‌رو سخت تلخ و غم‌افزاست. باری سخن از کتاب حاضر بود که تجدید چاپی است از کتاب رجال حبیب‌السیر. داستان این کتاب به اختصار این بود که مرحوم اقبال آشتیانی از همان شمارهٔ

اول خط‌مشی خود را چنین اعلام داشت که برای مشترکین مجله هر سال، ده شماره یادگار خواهد فرستاد و به جای آن دو شماره دیگر کتابی تقدیم خواهد نمود که از لحاظ میزان صفحات کمتر از صفحات دو شماره - معمولاً هشتاد صفحه - نخواهد بود و این کتاب رجال حبیب السیر نخستین کتابی بود که مجله یادگار به جای شماره ۱۱ و ۱۲ به خوانندگان تقدیم داشت.

اما طرح اصلی کتاب مرحوم میرزا محمدخان قزوینی بود. او که در طی مطالعات مستمر خود متوجه شده بود که در کتاب حبیب السیر از زمان مغول به بعد اطلاعات ذی‌قیمتی درباره‌ی اهل فضل و هنر از فقیهان گرفته تا عارفان و شاعران و هنرمندان آمده، جویای آن بود که آن اطلاعات یک‌جا فراهم آید و در دسترس اهل تحقیق قرار گیرد و این نیت خود را با شادروان اقبال آشتیانی در میان نهاد که مورد پذیرش وی نیز قرار گرفت و مرا که طلبه‌ای جوان و نستوه و پر ذوق و شوق بودم بدین خدمت رهنمون شدم و ضمناً کتاب چاپی حبیب السیر خود را در اختیار من قرار داد و در اندک مدتی به شوق تمام این اطلاعات را فراهم آوردم و به استاد تقدیم کردم و چنان‌که گفته شد، این جمله در سال ۱۳۲۳ بود که در سال بعد کتاب چاپ شده به مشترکین یادگار تقدیم گردید.

خواه ناخواه مقدمه‌ای بر این کتاب می‌بایست نوشته آید و خوشبختانه من مقالتی مفصل درباره‌ی مؤلف حبیب السیر پیش از این - آن روز که خبری از یادگار در میان نبود - نوشته بودم و بد نیست که به ذکر این موضوع بپردازم که در آن روزگار، کسانی که دوره‌ی لیسانس را به پایان می‌بردند می‌بایست رسالتی تحقیقی در زمینه‌ی کار خود فراهم آرند و من بی آنکه از آینده خبر داشته باشم رساله‌ی خود را درباره‌ی خواندمیر زیر نظر شادروان بدیع الزمان فروزانفر نوشته بودم و وقتی کتاب رجال السیر فراهم آمد، آن رساله نیز مقدمه کتاب قرار گرفت و به چاپ رسید. اما در آن روزگار، تازه جنگ جهانی دوم خاتمه یافته و اثرات آن هنوز باقی مانده بود، لذا کاغذی که در کتاب به کار رفت قطع مناسبی نداشت و به مربع نزدیک‌تر بود تا مستطیل یا به اصطلاح امروزی قطع وزیری که قطع و اندازه‌ی کتاب‌های عادی است.

اینک که بعد از پنجاه و چهار پنج سال، این کتاب دوباره چاپ شده، بر خود لازم می‌دانم که از ریاست محترم انجمن و دیگر عزیزانی که زحمت این کار را بر دوش

کشیده‌اند تشکر کنم و از خداوند توفیق آنان را در ادامه کار خیری که در پیش گرفته‌اند
مسألت نمایم. امید که چنین باد بمنه و کرمه.

تهران، ۱۵ دی ماه ۱۳۷۸

عبدالحسین نوایی

مطلع سعدین و مجمع بحرین

چاپ دوم

مقدمه

در روزگار تسلط مغولان و به دنبال آنان در هنگام سلطنت تیموریان بر ایرانیان، تاریخ نویسی گسترش و تنوع فراوان یافت. چه مغولان نیز مانند دیگر مردم صحرائشین بیابان گرد به اخبار و احادیث فرمانروایان خود و شرح جنگ ها و فتوحات آنان و نسبت بین افراد و قبایل مختلف خودی و بیگانه و تاریخ و سرگذشت پدران و نیاکان خویش دل بستگی وافر داشتند و چنین است که در روزگار آنان و در روزگار تیموریان که راست یا دروغ خود را به چنگیزخان وابسته می شمردند، کتب فراوانی در زمینه تاریخ و سیر و انساب به رشته تحریر و تألیف کشیده شده و از آن جمله است تاریخ جهانگشا تألیف عطاء ملک جوینی و جامع التواریخ اثر عظیم و پرارزش خواجه رشیدالدین فضل الله و تاریخ تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار معروف به تاریخ گزیده و روضة اولوالالباب معروف به تاریخ بناکتی تألیف ابوسلیمان فخرالدین داود و تواریخ بسیار مهم حافظ ابرو و ظفرنامه نظام شامی و ظفرنامه شرف الدین علی یزدی و دو اثر عظیم خوند میرخوند به نام های روضة الصفا و حبیب السیر و تاریخ معین الدین محمد زمجی اسفزاری به نام روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات.

کتاب حاضر نیز یکی از کتب مهم و مشهوری است که به نام مطلع سعدین و مجمع بحرین خوانده می شود. نام این کتاب تا حدی معرف مطالب آن است و مؤلف به ایهام خواسته است که نامی متناسب با محتوای کتاب انتخاب کند. چه عبدالرزاق سمرقندی مؤلف کتاب، حوادث جهان را در فاصله سال های سلطنت ابوسعید بهادر آخرین ایلخان بزرگ مغول و ابوسعید گورکان پادشاه تیموری به صورت سال به سال جمع آوری کرده

است.

ایلخان مغول ابوسعید پسر اولجایتو سلطان در چهارشنبه هشتم ذی‌القعدة سال ۷۰۴ دیده به جهان گشوده و در سال ۷۱۶ پس از مرگ پدر بر تخت سلطنت تکیه زده و پس از سلطنتی پرتلاش و ننگین و خونین در ۱۳ ربیع‌الآخر سال ۷۳۶ درگذشته است. سلطان ابوسعید گورکان نیز در سال ۸۵۵ پس از مبارزات فراوان با شاهزادگان شاه‌رخ‌ی و جهان‌شاه قراقوینلو و میرزا ابوالقاسم بابر به سلطنت رسیده و بعد از مدتی در حدود ۱۸ سال کشورداری، در چهاردهم رجب سال ۸۷۳ در قراباغ اران، در راه توسعه‌طلبی و بلندپروازی سرپرشور در کمند اسارت درآورده و چند روز بعد به اسارت اوزون حسن آق‌قوینلو بر دست یادگار محمد پسر سلطان محمد میرزا پسر بایسنغر پسر شاه‌رخ کشته شده است.

بنابراین موضوع کتاب مطلع سعدین حوادث کشور ایران است در فاصله سال‌های ۷۰۴ تا ۸۷۳ هجری. هر چند به مناسبت موضوع، حوادث سال‌های ۸۷۴ و ۸۷۵ یعنی فاصله کشته شدن ابوسعید و جلوس سلطان حسین بایقرا نیز درین کتاب آمده است. این دوره صد و هفتاد ساله از مهمترین ادوار تاریخی ایران است. چه درین دوره، پس از مرگ ابوسعید و ظهور ضعف و فتور در سلطنت مغول، در گوشه و کنار ایران امرای سرکش کوس استقلال زدند و بعضی از آنان، مثل شیخ حسن بزرگ (جلایری) و شیخ حسن کوچک (چوپانی) شاهزادگان مغولی را آلت دست ساخته و به نام آنان و به کام خویش بساط سلطنت گسترده و عده‌ای دیگر نیز مانند امیر مبارزالدین محمد در فارس و یزد و کرمان کوس لمن‌الملکی زدند یا چون سربداران سبزووار و ملوک‌کرت در هرات خطبه و سکه به نام خویش کردند. به‌طوری که درین فاصله، چوپانیان در آذربایجان و نواحی شمال ارس و جلایریان در تبریز و بغداد و آل‌اینبجو در فارس و سربداران در سبزووار و آل‌کرت در هرات و طغاتی‌مورخان در استراباد و مظفریان بر اصفهان و فارس و یزد و کرمان سلطنتی به استقلال داشتند و هر یک از آنان به محض احساس قدرت بر دیگری می‌تاخت تا این‌که در سال ۷۷۱ هجری، مردی به نام تیمور گورکان در ماوراءالنهر، پس از یک دوره طولانی کشمکش با امرای محلی و جنگ با رقبای خویش، بر تخت سلطنت نشست و به تدریج دولت‌های مزبور را یکی پس از دیگری از میان

برداشت یا تابع و خراجگزار خویش ساخت و بار دیگر بر سراسر ایران بلکه بر سرزمینی از مغولستان تا دریای مدیترانه و از استپ‌های روسیه تا دهلی دست یافت و پس از این فتوحات عظیم درصدد حمله به چین بود که در چهارشنبه ۱۷ شعبان سال ۸۰۷ در شهر اترار درگذشت.

در چنین وضعی می‌توان حال مردم ایران و وضع اجتماعی و اقتصادی آنان را در میان کشاکش‌های پایان‌ناپذیر این داعیه‌داران و گردنکشان دانست. بیهوده نیست که شاعر بلندپایه‌ای چون حافظ شیراز، در شکایت ازین اوضاع می‌گوید:

این چه شوری است که در دور قمر می‌بینم

همه آفاق پر از فتنه و شر می‌بینم

یا در غزلی دیگر به مطلع:

سینه مالامال در دست ای دروغا مرهمی دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی
آرزو می‌کند که کاش «ترک سمرقندی» بیاید و بدین جنگ‌ها و کشتارها و خونریزی‌ها و غارت‌ها پایان بخشد و مردم اندکی روی آسایش بینند و به ایهام چنان‌که شیوه اوست می‌گوید:

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی
اما همین‌که متوجه می‌شود که «ترک سمرقندی» یعنی تیمور، خود سفاک و غارتگر و کشتارگری بیش نیست که زن و مرد خوارزم را به دم تیغ آبدار سپرده است به تلخی تمام می‌گوید:

به ترکان دل مده حافظ، بین آن بی‌وفائی‌ها

که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی

با این همه، این دوره خاص از لحاظ تاریخ حوادث و وضع اجتماعی جالب توجه است. بعضی ازین سلسله‌ها ریشه دیرین داشتند مثل آل‌کرت و برخی چون سربداران سبزه‌هایی بودند که پس از بارانی تند در شوره‌زار کویر سر بر می‌آوردند و لحظه‌ای بعد در برابر پرتو سوزان خورشید محو می‌شوند. با این حال ارزش همین سربداران بیش از سایر سلسله‌های کوچک محلی بود. چه در ایجاد آن سلسله رمزی از ملیت ایرانیان نهفته بود. رمزی که لایزال بوده و همواره در سخت‌ترین اوقات تجلی کرده است. سربداران درصدد رها ساختن کشور از قید تسلط مغولان و غلامان حلقه به‌گوش ترک و تاجیک

آنان بودند و درین راه هر چند خوش درخشیدند و حتی طغاتی‌مورخان آخرین امیر داعیه‌دار مغول را در سرایرده خویشتن به خاک و خون کشیدند، ولی دولت مستعجلی داشتند و پس از جنگ زاوه در ۱۳ صفر سال ۷۴۳ هجری که امیر وجیه‌الدین مسعود سربرداری از ملک حسین کُرت شکست خورد، سربداران دیگر کمر راست نکردند و حکومتی به ناتوانی تنها بر سبزوار و نیشابور و اطراف آن داشتند تا اینکه تیمور آخرین آنان خواجه علی مؤید را به فسون و افسون در حلقه اطاعت خویش آورد.

درباره این سربداران که مردانی دلیر و شجاع بودند و اندیشه‌ای جز پاک کردن سرزمین مقدس خویش از مغول نداشتند، ولی بر اثر شکست از ملک حسین کُرت به مقصود خویش نائل نشدند، یکی از شعرای همان روزگار گوید:

گر خسرو کُرت بر دلیران نزدی وز تیغ یلی گردن شیران نزدی
از بیم سنان سربداران تا حشر یک ترک دگر خیمه به ایران نزدی

نکته دیگری که درباره سربداران گفتنی است دل‌بستگی شدید آنان به تشیع است و درین راه چندان پیش رفته بودند که همان خواجه علی مؤید «اسبی به زین هر روز می‌کشید که ظهور حضرت امام محمد مهدی سلام‌الله علیه خواهد بود.»^۱

خاندان‌های جلایری و مظفری نیز در این میان ارزش فراوان دارند. بیشتر از آن لحاظ که حامی دانشمندان و شعرا بودند، و با همه خوی سپاهیگری و توجه به جنگ و ستیز با همسایگان، لحظه‌ای از بزرگداشت مردم هنری فروگذار نکردند. ازین رو، شعرای بزرگی در حمایت آنان پرورش یافتند چون شمس‌الدین محمد حافظ که نام شاه شجاع و دیگر افراد خاندان وی را بر صفحه روزگار مخلد ساخته و جمال‌الدین سلمان ساوجی که در دربار جلایری تربیت یافته و به ذکر جمیل سلطان اویس جلایری و برادران و نزدیکان وی مبادرت ورزیده است. نباید ازین نکته غافل بود که بسیاری از سلاطین این دو سلسله، مثل شاه شجاع و سلطان بایزید و سلطان عمادالدین احمد و سلطان اویس و سلطان احمد جلایری، شاعر بوده‌اند و اشعار آنان و گاه مشاعره ایشان با یکدیگر در صفحات تاریخ و کتب تذکره باقی مانده است.

باری از مطلب به دور افتادیم.

مطلع سعدین و مجمع بحرین

اثر ارزنده عبدالرزاق سمرقندی امروز به مطلع السعدین شهرت دارد ولی خود او چه در مقدمه جلد اول، چه در مقدمه جلد دوم نام کتاب را مطلع سعدین و مجمع بحرین ذکر کرده است. در مقدمه جلد اول درین باره چنین آورده:

«اما رجا به کرم ولی النعم واثق است و صبح امل صادق که چون درین مؤلف سعی عاجزانه نه مناسب مآثر اکابر زمانه به تقدیم رسد و به زبان تقصیر تقریر افتد فروغ طلعت کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین چون آفتاب اقبال در اوج جلال طالع شود...» ص ۶ و در مقدمه جلد دوم:

«چنین گوید حاوی این اوراق، الفقیر الی الله الهادی، عبدالرزاق بن اسحق السمرقندی تاب الله علیها که چون به توفیق ملک قدیر قلم تحریر از رقم تقریر نصف اول کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین فراغت یافت، اکنون شعشعه آفتاب اندیشه از مشرق عنایت ملک علام بر افق اتمام نصف دوم خواهد تافت.»

همان طور که بر قلم مؤلف رفته است، کتاب مطلع سعدین در دو جلد فراهم آمده. جلد نخست شامل وقایع ایران از سال ۷۰۴ تا سال ۸۰۷ یعنی حوادث دوره این بیش از صد سال است که از تولد سلطان ابوسعید بهادرخان شروع می شود و به مرگ تیمور در ۱۷ شعبان ۸۰۷ و شرح اسامی اولاد و نوه های او و اختلاف سپاه وی پایان می پذیرد. جلد دوم از آغاز سلطنت شاهرخ است تا قتل سلطان ابوسعید گورکانی و شرح از حوادث سبال های ۸۷۴ و ۸۷۵ یعنی سال جلوس سلطان حسین بایقرا.

بر هر یک ازین جلدها، مؤلف مقدمه ای نوشته که بیشتر عبارت پردازی و فضل فروشی است تا مطلبی ارزنده. از مقدمه مفصل و متکلف و مغلق جلد اول تنها این مطلب بر می آید که وی از دوران تحصیل در اندیشه نگارش کتابی در تاریخ بوده، ولی به علت نابسامانی و اختلالات سیاسی یا به اصطلاح خود او «عوائق روزگار و طوارق لیل و نهار» توفیق نمی یافته تا اینکه آرامشی پدید آمده و او دست به نگارش کتاب برده ولی باز به صورت کتاب درنیآورده تا اینکه روز نوروزی، دوستی او را بدین کار تشویق می کند و مؤلف به تشویق آن دوست کتاب را به پایان می برد. درین مقدمه وی مطلبی آورده است: «...و چون طباع اهل بلاغ و اطلاع به علم تاریخ مایل است خاصه وقایعی که

قریب‌العهد وقوع یافته و انوار التفات فضلی روزگار هنوز بر آن تنافته اکار انام و صناید ایام و اعظم امصار و اکارم اعصار میل آیین مؤلف نمودند و به نقل و تحویل آن رغبت فرمودند و بر دیگران فایق و بر همگان سابق، جناب فضیلت‌مآب و سیادت انتساب، معزالمله والدین شیخ حسین مدظله العالی حسن اهتمام در اتمام آن بذل نمود و به ترتیب و تهذیب آن التفات فرمود و چون زیادت از سی سال از جناب ستوده خصال کمال اخلاص به جمال اختصاص آراسته بود قلم تصحیح در رقم توضیح و تنقیح سعی بلیغ صرف نمود.»

ازین شیخ معزالدین حسین، دوست سی ساله مؤلف و همچنین از چگونگی و میزان «حسن اهتمام» وی در «اتمام» یا «ترتیب و تهذیب» وی اطلاعی در دست نیست و صاحب حبیب‌السیر هم شرح حال مستقل از این مرد به دست نداده و لابد مرد شاخص و نام‌آوری نبوده است. شاید بتوان این معزالدین شیخ حسین که ذکرش در حبیب‌السیر به صورت اشارتی مختصر آمده و ظاهراً مجلس درسی داشته یکی دانست.^۱ در مقدمه جلد دوم ازین شخص دیگر اسمی برده نشده است.

جلد اول کتاب بیشتر اقتباس است از ذیل جامع‌التواریخ رشیدی تألیف شهاب‌الدین عبدالله معروف به حافظ ابرو و مواهب‌الهیة مولانا معین‌الدین محمد یزدی و ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی و تألیفات حافظ ابرو در باب تاریخ آل‌کرت، آل‌مظفر و سربداران. اما جلد دوم کتاب که در شرح سلطنت شاه‌رخ و فرزندان و همچنین شرح سلطنت سلطان ابوسعید گورکانی است، یعنی «وقایع قریب‌العهد» مؤلف، همراه با مشاهدات عینی مؤلف چون در اردو و دربار شاه‌رخ مکاتبی داشته مطالب تاریخی را یا به چشم دیده یا از ثقات شنیده است. این کتاب را پروفیسور محمد شفیع مرحوم، استاد زبان عربی دانشگاه پنجاب در سال‌های ۱۳۶۵ هجری (۱۹۴۶ میلادی) تا ۱۳۶۸ هجری (۱۹۴۹ م.) در سه قسمت چاپ کرده. قسمت اول از وقایع سال ۸۱۷ تا پایان سال

۱. حبیب‌السیر، جلد ۳، جزو ۳ صفحات ۱۴۶ و ۳۵۸ و رجال حبیب‌السیر صفحات ۱۰۲ و ۲۱۲ و شاید هم همان باشد که در صفحه ۱۴۳۰ کتاب مطلع سعدین جلد دوم نام او به صورت مولانا معزالدین شیخ حسین التقوی آمده است. رجوع شود ایضاً به صفحه ۱۴۳۲ سطر اول.

۸۳۲ و قسمت دوم از سال ۸۳۳ تا ۸۵۰ یعنی مرگ شاهرخ و قسمت سوم از ۸۵۰ تا ۸۷۵. شادروان محمد شفیع حواشی بسیار ارزنده و لغت‌نامه سودمندی درین چاپ بر کتاب افزوده است.

در همین جلد دوم، خاتمتی وجود دارد مشعر بر ارزش کتاب، من جمله اینکه به مناسبت «قرب عهد و زمان» مؤلف وقایعی را از تاریخ حافظ ابرو نقل کرده که وی در اکثر به چشم یقین مشاهده نموده و قسمت دیگر را «حاوی اوراق...» که مدت مدید در زمان دولت خاقان سعید متعهد جلال امور بوده و در خدمت بعضی از شاهزادگان صاحب دولت تقید منصب عالی صدارت نموده تحریر کرده است. ظاهراً بر اساس یکی از نسخ مرحوم محمد شفیع، نویسنده این خاتمه مردی بوده است به نام عبدالواسع بن المطهر. که شرح حالش در حبیب السیر آمده (رجال حبیب السیر، ص ۱۷۶)

شرح حال مؤلف

کتاب مطلع سعدین تألیف کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی است. شرح جالب و جامعی در کتاب حبیب السیر به نام خواند میر درباره این مؤلف آمده است بدین ترتیب:

«ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی بود. ولادتش در دوازدهم شعبان سنه ست عشر و ثمانمائه در هرات روی نمود و مولانا اسحق در اردوی همایون خاقان سعید (یعنی شاهرخ پسر تیمور گورکان) به منصب قضا و امر پیشنمازی اوقات شریف مصروف می ساخت و گاهی در مجلس اشرف اعلی به توضیح مسائل و قراءت رسائل می پرداخت و مولانا کمال الدین عبدالرزاق بعد از فوت پدر، فی سنه احدی و سبعین و ثمانمائه، رساله ای را که قاضی عضدالدین ایجی در معنی حروف اسم اشارت تألیف کرده شرحی نوشت و دیباچه آن انشاء منقح را به اسم همایون خاقان سعید موشح گردانیده به آن وسیله شرف دست بوسی حضرت خاقانی دریافت و در آخر ایام حیات آن حضرت، به رسالت پادشاه بیجانگر مأمور گشته به جانب هند شتافت و در آن سفر جناب مولوی را وقایع عجیبه روی نمود. آخر الامر قرین صحت و سلامت به خراسان باز آمد.

و بعد از فوت خاقان سعید، بر سیبل نوبت، به عز ملازمت میرزا عبداللطیف^۱ و میرزا عبدالله^۲ و میرزا ابوالقاسم بابر^۳ و میرزا ابراهیم^۴ معزز شد و در زمان سلطان سعید (یعنی سلطان ابوسعید گورکان مقتول در ۸۷۳) فی جمادی الاولی سنة سبع و ستین و ثمانمائه به منصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت و تا آخر ایام حیات بدان اشتغال داشت. وفاتش در ماه جمادی الاخری سنه سبع و ثمانین روی نمود.

از آثار اقسام بدایع ارقامش کتاب افادت ایاب مطلع السعدین در میان مردم متداول و مشهور است و در آن تاریخ شریف معظم وقایع معموره ربیع مسکون از زمان سلطان ابوسعید بهادر خان تا وقت شهادت میرزا سلطان ابوسعید گورکان مسطور واللہ اعلم بحقایق الامور^۵

این است شرح حالی که از او در دست است و به نظر نگارنده جامع و کافی است و مقرون به حقیقت، زیرا خواندمیر مسلماً کتاب مطلع سعدین را به دقت خوانده و آنچه نوشته نیز مبتنی است بر نکاتی که عبدالرزاق سمرقندی درباره خویش در شهر هرات که موطن و مسقط الرأس خواند میر و محل ولادت و اقامت عبدالرزاق بود به دست آورده است.

با این حال می‌توان، از خلال مطالبی که جای‌جای در مطلع سعدین آمده، اطلاعات

۱. میرزا عبداللطیف پسر الغ بیک پسر شاهرخ، مقتول در ۲۶ ربیع الاول سال ۸۵۶ و او همان است که پدر خویش الغ بیک را به قتل رسانید.

۲. میرزا عبدالله معروف به شیرازی پسر سلطان ابراهیم پسر شاهرخ که چون میرنوروزی چند روزی سلطنت کرد و در جنگ با سلطان ابوسعید کشته شد (۲۲ جمادی الاولی ۸۵۵)

۳. معزالدین میرزا ابوالقاسم بابر، یکی از سه پسر بایسنغر پسر شاهرخ، که مدت‌ها با دو برادر دیگر خود رکن‌الدین علاءالدوله و قطب‌الدین سلطان محمد میرزا بر سر سلطنت در جدال بود و سرانجام در سه‌شنبه ۲۵ ربیع‌الثانی در سال ۸۶۱ درگذشت.

۴. میرزا ابراهیم پسر علاءالدوله است که مدتی کوتاه سلطنت یافت. ولی سلطان ابوسعید زمام سلطنت را از دست او باز گرفت. میرزا ابراهیم در ۱۰ رمضان سال ۸۶۳ درگذشت.

۵. حبیب‌السیر جزو سوم، از جلد سوم، ص ۳۳۵ چاپ خیام و کتاب رجال حبیب‌السیر، ص ۱۷۲.

بیشتری درباره مؤلف و خاندان وی به دست آورد بدین شرح:

در بیان وقایع سال ۸۱۳، هنگام ذکر عمارات شاهرخ در هرات من جمله خانقاه وی می نویسد: «و درین تاریخ یعنی سنه اربع و سبعین، احوال این دو بقعه (مدرسه و خانقاه شاهرخ) در غالب جمعیت و رفاهیت است و منصب شیخی به خادم الفقرا، حاوی این اوراق عبدالرزاق بن اسحق، هر کسی پنج روزه نوبت اوست.»^۱

در بیان رسیدن به دربار شاهرخ و تهیه شرح رساله عضدالدین ایجی، می نویسد: «و درین سال [۸۴۱] حاوی اوراق عبدالرزاق بن اسحق به شرف ملازمت حضرت خاقان سعید استسعاد یافت و سابقاً والد مرحوم در مجلس اعلی و اردوی همایون به شرف امامت و منصب قضا منصوب و موسوم بود و به قرائت کتب معتبره و روایت مسایل مقرر اشتغال می نمود.»

آنگاه شرحی درباره کتاب قاضی ایجی و رساله‌ای که خود در آن باره نوشته بود در کتاب آورده می نویسد که دوستان او را راهنمایی کردند که دیباچه‌ای بر این رساله به نام شاهرخ نوشته بدو تقدیم نماید و او نیز چنین کرد و «در مجلس سلطان عادل مقام به حضور ائمه الاسلام و صنادید ایام شرح رساله گذراند و خطبه‌ای که موشح به القاب همایون بود خواند و حضرت اعلی (= شاهرخ) به تحسین علما استحسان بسیار فرمود و هم در مجلس همایون فرمان نافذ شد که چون پدر او مولانا اسحق ملازم بوده او نیز ملازمت نماید و با موالی و اهالی در بارگاه عالی درآید و از دقایق علوم و حقایق مفهوم هر چه باید و شاید و او نیک داند به موقف عرض رساند و در آن زمان سال عمر به بیست و پنج رسیده بود و مدت نه سال در صحبت اهل کمال به خدمت آن حضرت قیام نمود...»^۲

بدین ترتیب وی در بیست و پنج سالگی به دربار شاهرخ راه یافته و شرف ملازمت دریافته و تحت حمایت آن پادشاه قرار گرفته و ظاهراً همین امر باعث شده که مورد رشک و حسد دیگران قرار گیرد. تا جایی که دو سال بعد مورد امتحان رسمی قرار

۱. مطلع سعدین، ج ۲، چاپ پروفیسور محمد شفیع، قسمت اول، ص ۱۱۰.

۲. مطلع سعدین، ج ۲، چاپ پروفیسور محمد شفیع، قسمت اول ص ۷۰۷-۷۰۶.

می‌گیرد. شرح این مطلب را از زبان خود او بشنوید. عندلیب آشفته‌تر می‌گوید این افسانه را.

«درین سال، حاوی اوراق عبدالرزاق بن اسحق را حضرت خاقان سعید امتحان فرمود و سبب آن بود که جماعتی از ارباب حقد و حسد فی جیدها جبل من مسد به اقتضای نفس خبیث و اغوای طبع رکیک، خبث این فقیر کردند^۱ و مولانا جلال‌الدین به اتفاق مولانا محمد صدر گفتند که خود را طالب علمی مکمل نساخته و کارآباء و اجداد گذاشته ملازمت می‌کند.^۲ یکی از ارباب عرائم که به حلیه انصاف اتصاف داشت به موقف عرض رسانید که حاوی اوراق بر جمعی مدرسان فایق است. مولانا شهاب‌الدین لسان^۳ و حضرت خاقان سعید استفسار اسامی آن جمع فرمود و خدمت مولانای منصف چند کس را برشمرد و به تعیین نام برد. از آن جمله یکی حاجی محمد فراهی^۴ بود و فرمان همایون صادر شد که علمای اسلام و فضلالی انام بر درگاه افاضل پناه جمع‌آوری حاوی اوراق و مولانا حاجی محمد را امتحان فرمایند و این سخنان در غیبت این فقیر واقع شده بود. چون فقیر به شرف ملازمت رسید، حضرت خاقان سعید فرمود که باکسی بحث و تلاش می‌کنی؟ بنده عرضه داشت که با هیچ آفریده بحث و نزاع ندارم و از کسی نیز به علم افضل نیستم. اما از کتب متداوله چندی خوانده‌ام و گمان آن که می‌دانم. اگر آن حضرت فرمایند که بنده را امتحان فهم آن کتب نمایند هر آینه به مضمون عندالامتحان یکرم المرء او یهان عیان شود.

القصه فرمان اعلی نفاذ یافت که علمای کبار کتابی اختیار کنند و فقیر و مولانا حاجی محمد را امتحان فرمایند و علما میان «هدایه» مخیر ساختند و عاقبت بر هدایه قرار دادند

۱. یعنی از من بد گفتند.

۲. منظور آن است که کارآباء و اجداد خود را که پیشنمازی و مسأله‌گویی و پرداختن به امور دینی بوده رها کرده و ملازمت سلطان اختیار کرده و به اصطلاح درباری شده.

۳. در خصوص این شهاب‌الدین عبدالرحمن لسان رجوع شود به حبیب‌السیر جزو ۳ ص ۱۲۶ و رجال حبیب‌السیر، ص ۱۱۰.

۴. از «اعاظم فقهای زمان میرزا ابوالقاسم بابر» بود. رجوع شود به حبیب‌السیر، ج ۳، جزو ۳، ص ۲۳۸، رجال حبیب‌السیر، ص ۱۸۰.

و اول کتاب هدایه، کتاب طهارت اختیار کردند و هم در مجلس خاص مشحون به شاهزادگان و امراء خواص سطری چند به منزله شرح نوشته شد و علما نوشته فقیر را پسندیدند و نوشتند که ادق و احسن است و به موقف عرض رسانیدند. حضرت اعلی را مستحسن نمود و بنده چون زر خالص از بوته امتحان تمام عیار بیرون آمد...^۱

باز در حوادث سال ۸۳۳ هجری در ضمن شرح حال شیخ الاسلام شمس الدین محمد جزری که روز ۵ ربیع الاول این سال جان به جان آفرین تسلیم کرد، نوشته است: «... و آن جناب به هر شهر و ولایت که تشریف حضور ارزانی می داشت، علمای روزگار و فضیای امصار به تلمذ و استفادت از آن جناب افتخار می نمودند و اولاد صغار و کبار در مجلس آن بزرگوار حاضر می ساختند و به قرائت و سماع صحاح سته تیمن و تبرک می فرمودند و والد این فقیر مولانا جلال الدین اسحق رحمة الله علیه صحیحین را بر جناب شیخ گذرانیده بود و اولاد خود مولانا جمال الدین عبدالغفار و مولانا شریف الدین عبدالقهار و مولانا عقیف الدین عبدالوهاب و بنده کمینه عبدالرزاق را به مجلس حاضر گردانیده و اجازت به طریق معهود ستانیده جزاهم الله تعالی خیر الجزاء.»

عبدالرزاق که از این برادران خود همیشه به احترام و بزرگداشت یاد می کند، به نظر می رسد که در بیان اسامی ایشان ترتیب تقدم سنی آنان را نیز رعایت نموده است. درباره جمال الدین عبدالغفار، اول بار، در هنگامی سخن می گوید که مطلب به اختلاف نظر امیر سید شریف الدین علی^۲ جرجانی با سعد الدین تفتازانی^۳ در تفسیر آیه ای از قرآن مجید^۴ و مباحثه آن دو در حضور تیمور گورکانی می رسد. آنگاه عبدالرزاق

۱. مطلع سعدین، ج ۲، جزء اول، ص ۷۳۱، با استفاده اشعار و عبارات مکرر.

۲. میرسید شریف الدین علی، از بزرگترین علمای اسلامی در قرن هشتم و اوایل قرن نهم، در سال ۷۴۰ در قریه طاغو در استرآباد متولد شده و مدتها در خدمت شاه شجاع بوده و تیمور او را به سمرقند فرستاده است. وی پس از تیمور به شیراز بازگشته و در آن شهر در سال ۸۱۶ روی در خاک کشیده است.

۳. سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی متولد در صفر سال ۷۲۲ در قریه تفتازان نسا از بزرگترین دانشمندان قرن هشتم متوفی در ۷۹۲ و مدفون در سرخس.

۴. آیه مورد بحث آیه اولئک علی هدی من ربهم است (سوره البقرة ۴) که تفتازانی «در معنی علی یعنی

سمرقندی درین قسمت می‌نویسد: «و برادر بزرگوار این فقرا بی مقدار (و چون برادر است اگر در ثبت اوصاف و ذکر القاب شروعی رود هر چند مطابق واقع باشد، شاید که توهم تصلف چهره صدق بعضی خوانندگان را به ناخن سوء الظن خراشد. بنابراین به نام مشهور ذکر خواهد شد) مولانا جمال‌الدین عبدالغفار طاب ثراه در دفع اعتراض جناب مرتضوی (یعنی میرسید شریف جرجانی) جوابی فرموده»^۱ و آن‌گاه قسمتی از جواب مولانا جمال‌الدین را به عنوان «قال مخدومی و استادی واخی» یاد می‌کند.

از جمال‌الدین عبدالغفار، بار دوم، وقتی در کتاب مطلع سعدین یاد می‌شود که وی روی در خاک کشیده و برادرش عبدالرزاق یاد او را بدین گونه زنده نگه دارد:

«برادر اکبر و مخدوم دانشور مولانا جمال‌الدین عبدالغفارین مولانا جلال‌الدین اسحق القاضی الامام در همین ذی‌الحجه [۸۳۵هـ] نوزدهم ماه جهان فانی را وداع کرد. او را در علوم دینی و معارف یقینیه مهارتی تمام بود و بر اقران فایق و بر همگان سابق می‌نمود و جناب اخوی مآب اجازات عالیّه افادت فرموده‌اند»^۲ ظاهراً برادر دیگرش شریف‌الدین عبدالقهار در این هنگام ارشد اولاد بوده است. این شریف‌الدین شعر می‌گفته و ماده تاریخیهای متعددی از او در مطلع سعدین آمده است.

من جمله در فتح عراق به دست بابر، رباعی‌ای متضمن ماده تاریخ گفته که عبدالرزاق آن را در کتاب خود آورده بدین شرح:

«...بیست و دوم [رجب ۸۵۶] در تفت یزد نزول اجلال فرمود [=بابرخان معزالدین ابوالقاسم] و با جناب فضایل مآب مولانا شرف‌الدین علی یزدی قدس سره ملاقات کرده از صحبت شریف او بهره‌مند گشت و منشی سطور [عبدالرزاق سمرقندی] در آن مجلس انس و حضور به فراید فواید و ظرایف لطایف مستفید آمد. در وقتی که حاوی اوراق یراق راه عراق می‌نمود، جناب اخوی شریف‌الدین عبدالقهار غفرالله له، دو رباعی در تاریخ فتح عراق فرموده همراه بنده روان داشته بود و رباعیها این است:

استعلا تجویز استعلا تجویز استعارت تبعه و تمثیلیه کرده» و میرسید شریف جرجانی با آن نظر مخالف

۱. مطلع سعدین، ج ۲، جزء ص ۶۲۷

بوده است.

۲. مطلع سعدین، ج جزء اول، ص ۶۴۳

ای شاه زمانه خسرو ملک ستان
بر عمر تو و دوام ملک است دلیل
و رباعی دیگر:

شاهها چو عراق فتح بادت آفاق
هم «فتح عراق» لایق تاریخ است
و از غرایب اتفاقات آن که جناب فضایل مآب مولانا شرف‌الدین علی الیزدی^۲ همین
حروف «بابرخان» را نظم کرده به جهت سال گذراند.^۳

ماده تاریخ فوت شیخ بهاء‌الدین عمر را هیمن شاعر «قطب اهل کشف عمر»^۴ یافته
است که مطابق است با سال ۸۵۷ هجری. بد نیست بدانیم که خاندان عبدالرزاق
سمرقندی به مناسبت سنخیت فکری، با خانواده شیخ بهاء‌الدین عمر صوفی و مرشد
معروف این روزگار حشر و نشر فراوان داشته است و شیخ بهاء‌الدین عمر فرزندان شیخ
جلال‌اسحق را گرامی می‌داشته تا آن‌جا که وقتی در سال ۸۴۴ هجری به حج رفته همین
شریف‌عبدالقهار را همراه برده و او را با پسر خود، شیخ نورالدین محمد، عدیل کجاوه
قرار داده در حالی که بسیار «از اولیای کبار و اکابر روزگار در آرزوی آن سعادت بودند. اما
هر کس را آن دولت میسر نشد و آن معنی دست نداد.

تا یار کرا خواهد و میلش به که باشد

و در تمام بیابان رفتن و آمدن این سعادت خدمت اخوی را حضرت الله تعالی روزی
فرمود.^۵

بنا بر روایت عبدالرزاق، «جناب مخدومی اخوی مولانا شریف‌الدین عبدالقهار که در
آن سفر مبارک ملازم بوده‌اند در مدح خانه کعبه قصیده‌ای فرموده‌اند و در روزی که
مسجد حرام مجمع جماهیر اسلام است و حضرت شیخ‌الاسلام [شیخ بهاء‌الدین عمر]

۱. روی دولت که حرف «د» باشد وقتی از «فتح عراق» کم شود، سال ۸۵۶ یعنی سال فتح عراق به دست
می‌آید.
۲. یعنی مؤلف کتاب معروف ظفرنامه.

۳. مطلع سعدین، ج ۲، جزء اول، ص ۱۰۴۲ ۴. مطلع سعدین، ج ۲، ص ۱۰۴۷

۵. ایضا ص ۷۴۴ شرح این سفر و اسامی کاروانیان به تفصیل در مطلع سعدین آمده است.

در مقام ابراهیم (ع) به تمکن تمام نشسته بودند، مخدوم مرحوم به پای ادب برخاسته و قصیده را از اول تا آخر به لهجه شیرین وادای ملیح خوانده چند بیت که به خاطر بود ثبت افتاد:

السلام ای بارگاه حضرت حق‌السلام قبله للناس، حصن الخلق، امنا للا نام...
وگویند در آن روز که قصیده خوانده شد حاجیان عرب و عجم نقل آن نوشته به اطراف بردند.^۱

قطعات اشعار دیگر، متضمن ماده تاریخ، از شریف‌الدین عبدالقهار در کتاب مطلع سعدین پراکنده است و از آن جمله است قطعه و ماده تاریخ فوت قاضی قطب‌محمد امامی^۲ و قطعه و ماده تاریخ مرگ ابوالقاسم بابر^۳ عبدالرزاق نام برادر خود شریف‌الدین عبدالقهار را نیز در جزو متوفیات سال ۸۶۹ نقل می‌کند بدین شرح:

«و درین سال، جناب فضایل مآب، حاوی المعقول و المشروع، جامع الاصول و الفروع، مولانا شریف‌الدین عبدالقهار غفرالله له که در انواع علوم و اصناف فنون بحری زاهر و حبری ماهر بود و حفظ کلام ملک علام و شرف طواف بیت‌الله الحرام و سعادت زیارت النبی علیه السلام و لطافت آواز و فن ادوار و حسن خط و مهارت در علم سیاق و فن انشاء و صنعت کیمیا در مناقب ثواقب می‌افزود و بدایع رسایل که شواهد و دلایل اند بر علم کامل و فضل شامل و دیوان اشعار چون در آبدار فضلالی روزگار را یادگار گذاشت...»

القصه برادر اکبر و استاد دانشور، بیستم ماه رجب المرجب، چنانچه حساب حروف «افسوس از شریف‌الدین» به زبان راز از سال واقعه جانگزار خبر داد، جناب استاد از سرای غرور به مأوای سرور خرامید و در مزار شیخ بهاء‌الدین عمر قدس سره مدفن مقرر شد و تبه احترام تمام در آن پایزه مقام نزدیک مرقد منور مدفون گشت.^۴
در یکی از نسخ مورد استفاده پروفیسور محمد شفیع به جای بعضی از قسمت‌های مذکور چنین آمده است (به اختصار):

۲. ایضا ص ۱۰۴۷

۱. ایضا ص ۷۴۶

۴. مطلع سعدین، جلد دوم، ص ۱۲۹۳

۳. ایضا ص ۱۱۱۷

«چون در سفر حجاز ملازم قبله اهل نیاز و مخصوص صاحب راز حضرت شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین عمر بود و در سر بیابان که حضرت ولایت نشان برای هر کس دو کجابه (کجاوه) بر یک شتر تعیین می نمود، فرزند سعادت مند یعنی شیخ الاسلام شیخ نورالدین محمد دام ظلّه العالی را به موافقت مخدومی اخوی مقرر فرمود و در رفتن و آمدن صحبت شریف سرمایه سعادت جاودانی بود و زیادت از شصت سال، والد غفران مآل و برادران بزرگوار این فقیر بی مقدار نسبت به آن حضرت ولایت منزلت ارادت و اعتقاد تمام ثابت دارند، در این فرقت که مخدوم مرحوم به عالم بقا رفت، حضرت شیخ الاسلام شیخ نورالدین محمد مدظله در مزار مورد الانوار والد بزرگوار مدفن مقرر فرمود و نزدیک مرقده مقبره تعیین نمود.»

بدین ترتیب مسلم است که به مناسبت ارتباط شصت ساله خانوادگی و انس و علاقه ناشی از «هم کجاوگی» در بیابان حجاز و علاقه خاندان سمرقندی به شیخ بهاءالدین عمر، مدفن شریف الدین عبدالقهار به دستور شیخ نورالدین در نزدیک قبر شیخ الاسلام مذکور معین شده است. به نظر می آید که شریف الدین عبدالقهار به این شیخ نورالدین علاقه فراوان داشته. چون قطعه و ماده تاریخی هم برای ولایت فرزند وی خواجه ناصرالدین ساخته است و تاریخ ولایت طفل را که در سال ۸۴۲ بوده «هشتصد و چهل و دو» یافته به حساب حروف ابجد.^۱

نمی دانیم تا چه اندازه مهر برادری در تحریر این شرح حال و ذکر نام و اوصاف شریف الدین عبدالقهار دخالت و اثر داشته است. اما درین که برادرش در کیمیا کار می کرده تردیدی نیست. زیرا در لطائف نامه فخری هم ازین مرد ذکری شده و در آمده:^۲ «خیال مولانا به کیمیاگری کشیده در آن کار بسیار چیز ضایع کرد و هیچ کار نتوانست ساخت». به نظر می آید که سایر کمالات وی نیز مورد قبول مردم زمان نبوده است. زیرا در یکی از نسخ پروفوسور محمد شفیع باز چنین آمده:

۱. ایضاً ص ۷۱۸. در خصوص این شیخ نورالدین که در بیست و سوم رمضان سال ۸۷۸ درگذشته رجوع

شود به حبیب السیر جزو ۳ ص ۱۸۹ و رجال حبیب السیر، ص ۱۴۱.

۲. به نقل از حواشی پروفوسور محمد شفیع، ج ۲، مطلع سعدین، ص ۱۲۹۳.

«نسبت به آنچه ایشان را عنایت الهی از حقایق معلوم و دقایق مفهوم کرامت فرموده بود، قسم شعر اگر چه به منزله سحر باشد امری بغایت نازل می نمود. اما طباع دهور به سبب کمال قصور که جبلت ایشان بر آن منظور است از جمیع تألیفات و تصنیفات آن ذات پسندیده صفات، دیوان ایشان پیش ابنای زمان بسیار مقبول و مشهور است و عجب مدار از ابنای روزگار که از بدایع فتون لطایف آثار به کلمه‌ای چند منظوم و تألیف کتاب فارسی رغبت نمایند و آن را از کمال نقصان چون هلال به یکدیگر نمایند.» ما اکنون چون نمونه شعر او را نقل کرده‌ایم می‌توانیم در دیگر مسایل دربابیم که تا کجاش رسیده است پایگاه علوم.

برادر سومین او عقیف‌الدین عبدالوهاب است. درباره او چیزی در کتاب مطلع سعدین نیامده مگر اینکه وی در سفر هند همراه برادر بوده و هم در آن سفر بر اثر گرمای هوا درگذشته است. ظاهراً این برادر که عبدالرزاق ازو به «برادر اکبر بل مخدوم دانشور»^۱ تعبیر می‌کند جوان بوده. چه عبدالرزاق، بعد از ذکر فوت وی در شهر قلّهات، این شعر را آورده است:

دریغا طلعت حسن و جوانی	گرش بودی حیات جاودانی
همی باید برید از خویش پیوند	چنین رفته است حکم آسمانی
و کل اخ مفارقة اخوه	لعمر ابیک الا الفرقدان ^۲

این بود اشاراتی از عبدالرزاق سمرقندی درباره برادران خود که همه عالمان دین بودند. با این حال درباره خود چندان مطلبی نیاورده است مگر اشاراتی ناچیز و از آن جمله در حوادث سال ۸۳۴ پس از ذکر وفات شاه نعمه‌الله ولی می‌نویسد:

«حاوی اوراق، عبدالرزاق بن اسحق به حسب اتفاق در شهر سنه خمس و اربعین و ثمانمائیه به بلده کرمان و قریه ماهان رسید و به زیارات آن مشهد منور و مرقد معطر مشرف گردید.»^۳ ظاهراً زیارت وی از مقبره شاه نعمه‌الله در حین سفر وی به هرموز و هندوستان صورت گرفته است. یا در ضمن حوادث رمضان سال ۸۶۶ متعاقب و بای

۲. مطلع سعدین، ج ۲، ص ۷۷۸.

۱. مطلع سعدین، ج ۲، صفحه ۷۷۶.

۳. ایضاً، ص ۶۳۵.

سختی که در هرات بروز کرد و عده بیشمارى را هلاک نمود، به طوری که «در هیچ بازار و دکان سودای سود و زیان نبود و در کوچ های شهر و بیرون ها غیر باد صبا و شمال کسی تردد نمی نمود.»

وی می نویسد:

«و حاوی اوراق، عبدالرزاق بن اسحق بیست و پنجم شعبان با جمعی اخوان و فوجی خلال عازم ولایت اسفزار شد. چه به موجب فرمان همایون به تحقیق بنبیچه آن ولایت مأمور بود بعنایة الله تعالی کسی را از مصاحبان و ملازمان ملالی و زحمتی نرسید.»^۱

مفصل ترین مطلبی که از خود نوشته همان شرح مسافرت به هند است که شرحی نسبتاً دقیق همراه با آه و ناله و جزع و فرع فراوان است و چون این مقدمه به تفصیل گرایید، درباره سفر وی به هند رعایت اختصار را واجب می داریم.

این سفر سه سال طول کشیده و از سال ۸۴۵ آغاز گردیده است (غره رمضان) و در پانزدهم شوال به ساحل عمان و بندر هرموز رسیده و پس از سیر و سفری پرحادثه در هندوستان که شرح آن مفصلاً در مطلع سعدین آمده در نیمه رمضان سال ۸۴۸ به هرات بازگشته و در دربار شاهرخ به شرف دست بوس و اجازه جلوس سرافراز گردیده و شاهرخ «چند نوبت در حضور و غیبت» او را تحسین کرده و شرح سفر و عجایب هند را به رغبتی تمام از وی شنوده است.^۲

آخرین مأموریت و سفر وی در دوران شاهرخ ظاهراً مأموریت وی به فومن نزد امیر محمد رشتی بوده. برای دانستن علت این مسافرت باید یادآور شد که در سال ۸۵۰، سلطان محمد میرزا پسر بایسنقر در اصفهان به شورش برداشت و لشکر به تسخیر سلطانیه فرستاد. ولی امیر ناصر کیا پادشاه گیلان بیه پیش و امیر محمد رشتی حکمران بیه پس ازین کار جلوگیری کردند و شاهرخ به عنوان استمالت و تفقد، جمال الاسلام سمنانی را به نزد امیر ناصر کیا فرستاد و به راهنمایی و صلاحدید بلکه خواهش امیر ناصر کیا، مؤلف کتاب مطلع سعدین را نیز به عنوان سفارت به فومن گسیل داشت.^۳ در

۲. ایضاً، ص ۸۴۸.

۱. مطلع السعدین، ۱۲۶۰.

۳. ایضاً، ص ۱۶۸.

بازگشت ازین سفر کوتاه بود که عبدالرزاق مأمور سفارت به مصر گردید. ولی پیش از آن که یراق سفر و مقدمات کار آمده شود شاهرخ درگذشت و نامه‌ای که سلطان تیموری با مشورت امرا به عنوان پادشاه مصر سلطان چقماق تنظیم و تحریر کرده بود، تنها در کتاب مطلع سعدین ثبت شد، ولی هرگز به دست سلطان چقماق نرسید.^۱

ازین تاریخ به بعد دیگر ذکری از سفرها و مأموریت‌های خود نمی‌کند و ظاهراً هیچ‌گونه فعالیت اداری و درباری نداشته است. فقط می‌دانیم که در هنگامی که ابوالقاسم بابر سمرقند را در محاصره داشت، وی همراه او بوده و با اجازه او، برای دیدن خواجه ناصرالدین عبیدالله معروف به خواجه احرار رفته و بر در دروازه شیخزاده، سلطان ابوسعید را که در محاصره قرار داشت دیدار کرده و به شرف دست‌بوس «حضرت اعلی» رسیده و اجازت یافته تا به دیدن خواجه عبیدالله رود.^۲ اما با این همه ظاهراً سلطان ابوسعید، حتی پس از استقرار بر تخت سلطنت، روی خوشی به مؤلف مطلع سعدین نداده است. زیرا با این‌که خواجه عبیدالله در هنگام مسافرت به خراسان سفارش وی را به سلطان ابوسعید کرده نتیجه‌ای حاصل نیامده است. خود او درین باب گوید:

«حضرت خواجه، حاوی اوراق عبدالرزاق بن اسحق را که از دیرباز نسبت با آن حضرت در مقام نیاز بود، به حضرت سلطنت سفارش فرمود. مضمون آنکه مشارالیه از جمله رفقای قدیم و احباء قابل تکریم است و در آن اوان که این درویش در خراسان بود و کسی به حال او التفات نمی‌نمود، خدمت مولوی انواع خاطرجویی فرمود. هر التفات که به حال او فرمایند یقین که مناسب خواهد بود. با وجود این مبالغه هیچ ثمره نداد.»^۳

هیچ نمی‌دانیم که چرا «با وجود این مبالغه هیچ ثمره» نداده است. خواجه ناصرالدین عبیدالله کسی است که ابوسعید را به ماندن در سمرقند و مقاومت در برابر ابوالقاسم بابر ترغیب کرده و با این عمل سلطنت او را پایه‌ای محکم نهاده است و به همین جهت سلطان ابوسعید او را، صرف‌نظر از مراتب معنوی، از لحاظ اقدام ارزنده‌اش در حفظ سمرقند احترام فراوان می‌کرده و این احترام و اطاعت از وی به جایی رسیده بود که به

۲. مطلع سعدین، ص ۱۰۷۹.

۱. ایضاً، ص ۸۶۹.

۳. ایضاً، ص ۱۲۳۴.

نوشته عبدالرزاق سمرقندی، در هنگام اقامت خواجه عبیدالله در هرات، «حضرت خلاف پناهی (ابوسعید) به کرات و مرات به وثاق حضرت هدایت منزلت آمده از خاطر فیض بخش غرر فواید استفاده نمود و مهمات و ملتمسات که ارادت حضرت خواجه بود همه را لطف پادشاهی به حسن قبول مبذول فرمود. از آن جمله تمغای سمرقند و بخارا که مبلغی سنگین بود مطلقاً بر انداختند و احکام جهان مطاع در آن باب مکمل ساختند و حضرت سلطنت وعده فرمود که در تمام ممالک محروسه تمغا و جمیع مناهی را براندازند.»^۱ مردی با چنین پایه بالا و والا که سلطان تیموری را به لغو عوارض و گذشت از عواید و امی داشته^۲ چگونه نتوانسته است، سلطان را به اصلاح حال طالب علمی سخت کوش و دانشمند چون عبدالرزاق سمرقندی وادار؟ آیا منصب شیخی خانقاه شاهرخی بر اثر سفارش وی بدو داده نشده است؟

کیفیت طبع و نسخه‌های کتاب

اندیشه پرداختن به چاپ کتاب مطلع سعدین نخستین بار در بیست و پنج شش سال پیش به ذهن من رسید، آن هم با دیدن نسخه بسیار منقح و خوش خطی ازین کتاب. نسخه متعلق بود به آقای اسمعیل افشار که به رسم امانت در نزد مرحوم عباس اقبال بود. نسخه‌ای بود با خط نستعلیق پخته ۲۵ سطر در هر صفحه با سرفصل‌های مشخص و خطوطی به مرکب سرخ روی عبارات و اشعار عربی. در حاشیه این نسخه جای جای مطالب ارزنده‌ای یادداشت شده بود «منه» یا «منه من خط من نقل عن خطه» که این احتمال را قوت می‌بخشید که مگر نسخه از روی خط مؤلف یا از روی نسختی که به نظر مؤلف رسیده و مؤلف خود در حاشیه مطالبی افزوده استنساخ شده است. این نسخه ۲۳۸ ورق بود یعنی ۴۷۶ صفحه. اما از اسم کاتب یا تاریخ تحریر در پایان نسخه اثری

۱. ایضاً، ص ۱۲۳۳.

۲. درباره خواجه ناصرالدین عبیدالله رجوع شود به حبیب‌السیر جزو سوم جلد سوم ص ۲۰۰-۲۰۱. هم درین کتاب آمده که سلطان ابوسعید «در تمشیت امور ملک و ملت پیوسته با حضرت خواجه مشورت می‌کرد و از غایت نیازمندی گاهی پیاده برابر اسبش رفته لوازم کمال ارادت به جای می‌آورد.»

نمود و چنین پایان یافته بود: «مؤلف هذا الكتاب عبدالرزاق. تمت الكتاب». صفحه اول کتاب به خطی دیگر بود، نستعلیق خوش با قلمی درشت‌تر از بقیه صفحات. محتوای این نسخه فقط جلد اول کتاب بود یعنی مقدمه و تاریخ وقایع از سال ۷۰۴ تا ۸۰۷ یعنی مرگ تیمور و شرح وقایعی که متعاقب فوت او روی داد و به پراکنده شدن اردوی دویست هزار نفری وی منجر شد و همچنین فهرستی از اولاد و احفاد وی.

من از روی این نسخه خوب و منقح نسختی برداشتم و به فرصت تمام یک‌بار هم نسخه را با اصل تطبیق کردم و حواشی را نیز یادداشت نمودم به امید آنکه توفیق رفیق گردد و این کتاب به زیور طبع آراسته آید. اما این آرزو سال‌ها در دل بماند. نسخه به علت آنکه لازم بود از نظر احتیاط و دقت علمی نسخه مزبور با نسخ دیگر مقابله گردد و فرصتی برای این کار فراهم نمی‌آمد و دیگر آنکه درین بیست و چند سال، حوادثی بیشتر تلخ و کمتر شیرین پیش آمد که مرا از پرداختن بدین کتاب مانع گردید و با اینکه درین مدت چند کتاب دیگر به دست گرفتم و به چاپ سپردم، اما دست‌نویس مطلع سعدین همچنان به صورت جزوه‌ای در نزد من باقی ماند، تا اینکه دو مطلب باعث توجه من به کتاب گردید. یکی آشنایی طولانی با جلد دوم این کتاب در طی چند سالی که جلد یازدهم احسن‌التواریخ را برای چاپ آماده می‌کردم و دیگر لطف و محبت فراوان آقای اکبر کوثری دوست دیرین که دو نسخه خوب مطلع سعدین را از کتابخانه اسد افندی استانبول فیلمبرداری کرده برای من فرستادند.

در آن هنگام ایشان رایزن فرهنگی و رئیس مدارس ایرانی در ترکیه بودند و به محض آن که من نشانی دو نسخه از مطلع سعدین را که سراغ داشتم برای ایشان فرستادم کریمانه و به رایگان میکروفیلم نسخ مزبور را (که چندان هم آسان اجازه فیلم‌برداری از آنها داده نشده بود) ارسال فرمودند و همین امر موجب تشویق من به پرداختن به کار مقابله و تصحیح و تحشیه این کتاب گردید.

برای معرفی دو نسخه مزبور عین مطلبی را که آقای کوثری در نامه خود ذکر فرموده‌اند نقل می‌کنم. چون جزئیات دیگری از این نسخ فعلاً در دست ندارم:

«مختصات دو نسخه خطی مطلع سعدین موجود در کتابخانه اسد افندی استانبول»

شماره‌های دو نسخه: ۲۲۰۹۸؟ ۲۱۲۵. کتابخانه اسد افندی فعلاً جزو ابواب جمع

کتابخانه مرکزی سلیمانیه است.

مشخصات شماره ۲۰۹۸

این نسخه به نظر مطمئن‌ترین و امین‌ترین نسخهٔ مقابله مطلع سعدین است. این نسخه که فقط جلد اول مطلع سعدین را شامل است از روی نسخهٔ اصلی نوشته شده به خطبه فاصله نسبتاً کوتاهی از طرف حبیب‌الله بن حسام در ماه ربیع الثانی سنه سبعین و تسع مائه استنساخ گردیده است. کتاب شامل دو قسمت می‌باشد. بخش اول از صفحه یک الف شروع و در صفحه ۷ ب خاتمه می‌یابد و از ذکر ولادت و نسب سلطان ابوسعید بهادرخان بحث می‌کند و قسمت دوم که از صفحه ۸ الف شروع شده در صفحه ۲۸۶ ب خاتمه می‌یابد شرح وقایع تاریخی ایران است و از صفحه ۲۷۷ الف که جریان مرگ تیمور را به دست می‌دهد تا خاتمه کتاب ذکر مرانی و حوادث مربوط به جریان عزاداری و بازماندگان تیمور است اینک مختصات این نسخه:

شروع: حسن مطلع انوار اخبار در افتتاح مقال....

ختام: نقلت من مؤلفه فی تاریخ شهر ربیع الثانی سنه سبعین و تسعمائه

نام مستنسخ: و انا العبد اقل الانام حبیب‌الله بن حسام

قید تحریر مؤلف: و ذلک یوم الخمیس منتصب جمادی الاخری سنه احدی و ستعین و ثمانمائه. حرر المؤلف الفقیر الی الملک الخلاق الهادی عبدالرزاق ابن اسحق السمرقندی.

نسخه ۲۱۲۵

این نسخه شامل دو جلد مطلع سعدین است. جلد اول آن از ابتدا تا انتها افتادگی ندارد و شروع و ختام آن عین نسخه ۲۰۹۸ است. مقایسه ۲۰ صفحه ازین نسخه با نسخه ۲۰۹۸ نشان می‌دهد که این نسخه از شجره نسخه ۲۰۹۸ می‌باشد و جز فرق‌های کوچکی که مستنسخ در حاشیه ذکر کرده است اختلاف بزرگی وجود ندارد. تنها سطور هر صفحه درین نسخه از نسخه ۲۰۹۸ بیشتر است به طوری که ۲۲ صفحه ازین نسخه مطابق است با ۲۷ صفحه نسخه ۲۰۹۸.

مختصات جلد دوم مطلع سعدین نسخه ۲۱۲۵: شروع صفحه ۲۴۱ الف، ختام صفحه ۳۸۲.

به نظر می‌آید که نسخه ۲۰۹۸ یکی از نسخ مورد استفاده مرحوم پروفیسور محمد

شفیع بوده است زیرا هر چند وی به معرفی نسخ مورد استفاده خود نپرداخته (و شاید آن را مانند فهرس و توضیحات برای جلد چهارم گذاشته) ولی در صفحه ۱۴۴۱ در حاشیه، صورت خاتمه نسخه «آ» را چنین به دست داده است: «تمت الكتاب بعون الملك الوهاب فی تاریخ رجب عمت برکاته سنه سبعین و تسعمایه بخط اقل الانام حبیب الله بن حسام غفرالله ذنوبهم و ستر عیوبهم بحق محمد و آله. نقلت من خط المؤلف.»

بدین ترتیب سه نسخه مورد استفاده من در مقابله مطالب بوده است. نخست نسخه‌ای که از روی نسخه آقای اسمعیل افشار برداشته بودم که آن را بدین جهت به رمز «ف» نشان داده‌ام و دیگر نسخه ۲۰۹۸ کتابخانه اسد افندی که رمز آن را «س» قرار دادم و سومین نسخه ۵۱۲۵ که رمز آن به نام کوثری «ک» منظور گردید.

با این حال مطالب کتاب سعدین را با تواریخ دیگر مثل تاریخ مواهب الهیه و تاریخ آل مظفر محمود کتبی و تاریخ آل مظفر حافظ ابرو و ذیل جامع التواریخ رشیدی و ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی و روضة الصفا و حبیب‌السیر مقابله کردم و جای جای، با همه احترازی که از حاشیه‌نویسی داشتم، آن‌جا که لازم به نظر می‌آمد، بر سیل مقایسه، مطالب زیادی، از کتب مذکور نقل نمودم و همچنین حواشی نسخ سه‌گانه را نیز در حاشیه آوردم تا هم مطالب زیادی، از کتب مذکور نقل نمودم و همچنین حواشی نسخ سه‌گانه را نیز در حاشیه آوردم تا هم مطالب کامل‌تر و هم امانت بیشتر رعایت شده باشد. این کتاب قسمتی است از جلد اول مطلع سعدین یعنی از ابتدای کتاب تا حوادث سال ۷۷۲ که تیمور خویشاوند و رقیب خود امیر حسین نوه امیر غزن را از میان برداشت و خود به استقلال بر مسند سلطنت تکیه زد. از خداوند مسألت دارم که مرا در چاپ و نشر بقیه کتاب نیز توفیق بخشد.

اکنون که این کتاب را به پیشگاه اهل نظر تقدیم می‌کنم، از ناتوانی و نادانی خود سخت شرمسارم و امیدوارم که بزرگان به چشم لطف و محبت در آن نظر کنند و از سهو و لغو آن کریمانه درگذرند و کمال سر محبت را در نظر آرند و از نقص و عیب آن چشم پوشند که دراز است ره مقصد و من نو سفرم.

تهران، ۲۰ مرداد هزار و سیصد و پنجاه و سه شمسی

عبدالحسین نوایی